

بازنمایی مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ در سیره ابن هشام

ابوالفضل آریامنش / دانشجوی کارشناسی ارشد گروه تاریخ تشیع دانشگاه فردوسی مشهد
مریم عزیزیان / استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

maryamazian@um.ac.ir  orcid.org/0000-0002-9772-7913

vakili@um.ac.ir

هادی وکیلی / دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۸ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۲۸

چکیده

مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ از جمله مسائلی است که همواره مورد توجه عالمان اسلامی و سیره‌نویسان بوده است. نحوه بازنمایی جانشینی در سیره‌های نخستین، از آن جهت که منابع دست‌اول در این زمینه محسوب می‌شوند، بسیار اهمیت دارد. با توجه به گستردگی منابع، سیره ابن هشام به‌عنوان یک متن کامل و اینکه برگرفته از نخستین سیره کامل می‌باشد، به‌عنوان متن معیار مورد بررسی قرار گرفت. پرسش این پژوهش که به‌روش توصیفی - تحلیلی است، این است که در سیره ابن هشام، مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ چگونه روایت و چرا این‌گونه نقل شده است؟ نتیجه این بود که تفکرات مذهبی و سیاسی ابن هشام که همسو با اندیشه اهل حدیث و سیاست‌های عباسیان بود، بر گزینش روایات مربوط به عصر نبوی تأثیر گذاشت. وی هیچ‌کدام از اخبار مربوط به جانشینی امام علی علیه السلام را نقل نکرده؛ اما در مقابل، با نقل چندین خبر سعی داشته است که ابوبکر را شایسته خلافت معرفی کند و جانشینی وی را مورد تأیید رسول خدا ﷺ و مسلمانان نشان دهد. این نوع گزینش درباره مسئله جانشینی سبب شد که سیره ابن هشام در نظر محدثان عامه و به‌ویژه اهل حدیث، که هر روز سیطره اندیشگانی آنان بر جهان اسلام در سده سوم بیشتر می‌شد، مقبول واقع شود و با حمایت مالی خلافت عباسی از تکثیر نسخه‌های آن، ماندگار شود.

کلیدواژه‌ها: رسول خدا ﷺ، امام علی علیه السلام، ابوبکر، جانشینی رسول خدا ﷺ، سیره ابن هشام.

تاریخ و سیره رسول خدا ﷺ همواره از جنبه‌های مختلف مورد توجه عالمان اسلامی بوده است. الگو بودن رسول خدا ﷺ در همه ابعاد زندگی برای مسلمانان یکی از مهم‌ترین این جنبه‌هاست و مورخان و سیره‌نویسان سعی داشته‌اند با ثبت زندگانی حضرت، سنت و گفتار ایشان را منتقل کنند. در کنار این موضوع می‌توان گفت که اهداف مذهبی یکی از دلایل مهم اهتمام به سیره رسول خدا ﷺ بوده که علاوه بر عالمان، خلفا و حکام نیز، چه در جهت ترویج سنت رسول خدا ﷺ و چه در جهت منع از آن به سیره توجه نشان داده‌اند. یکی از مسائلی که باعث شد خلفا اهتمام ویژه به سنت و سیره رسول خدا ﷺ داشته باشند، جانشینی ایشان بوده است. پرسش‌هایی از قبیل اینکه آیا خلفا شایستگی جانشینی رسول خدا ﷺ را داشته‌اند یا اینکه آیا رسول خدا ﷺ برای خود جانشین تعیین فرموده‌اند یا این مسئله را به امت خود واگذار کرده‌اند، از جمله مسائلی هستند که هر ذهن آگاه و پرسشگر را به خود معطوف می‌کنند.

آنچه اهمیت دارد، نحوه پرداخت سیره‌های نخستین به مسئله جانشینی رسول خداست؛ چراکه این سیره‌ها منابع دست اول در زمینه زندگانی رسول خدا ﷺ محسوب می‌شوند. *سیره ابن اسحاق* اولین متن کامل در زمینه زندگانی رسول خداست که به قلم محمد بن اسحاق (م. ۱۵۱ق) به رشته تحریر درآمده است؛ اما از آنجاکه متن کامل آن اکنون در دسترس نیست، نمی‌تواند به‌عنوان متن معیار قرار گیرد؛ لذا *سیره ابن هشام* که تهذیب *سیره ابن اسحاق* است و به قلم ابومحمد عبدالملک بن هشام (م. ۲۱۸ق) تألیف شده، به‌عنوان یک متن کامل و دست اول، متن معیار قرار می‌گیرد. پرسش این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی است، این است که در *سیره ابن هشام* مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ چگونه روایت شده و چرا این گونه نقل شده است؟

در میان تحقیقاتی که درباره *سیره ابن هشام* صورت گرفته است، تحقیقی که مستقلاً به مسئله مقاله حاضر بپردازد، یافت نشد. *جاودان* ضمن معرفی *ابن هشام* و سیره او، موارد مختلف تغییرات *ابن هشام* را در *سیره ابن اسحاق* شرح داده است.^۱ در این تحقیق، از نحوه مواجهه این سیره‌نویس با مسئله جانشینی ذکری به میان نیامده است. ریاحی در کتابش تنها به ذکر فضایل امام علی علیه السلام در *سیره ابن هشام* پرداخته و به مسئله جانشینی توجهی نداشته است.^۲ در پژوهش *ترادیون* و دیگران، فقط به تحلیل رخداد مباحثه بسنده شده است.^۳ هرچند مقاله *قلیچ و ربانی‌زاده* از منظر تحلیل شرایط تاریخی مطالب ارزنده‌ای دارد، اما بر موضوع جزئی غدیر، آن‌هم در *سیره ابن اسحاق* متمرکز است.^۴ از این حیث، دو مقاله یادشده با مسئله پژوهش حاضر تفاوت دارند. رسول جعفریان در

۱. محمدعلی جاودان، *ابن هشام و سیره او*، ص ۹-۳.

۲. رک: محمدحسین ریاحی، فضائل امام علی علیه السلام در سیره ابن هشام، تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی.

۳. نرگس ترادیون و دیگران، *رهیافت تاریخی بر چرایی تفاوت گزارش سیره‌نویسان نخستین: بررسی رخداد مباحثه در سیره ابن هشام*، ص ۱۷۶-۲۰۲.

۴. رسول قلیچ و سیدمحمد رسول ربانی‌زاده، *تیین تاریخی دلایل عدم روایت واقعه غدیر در سیره ابن اسحاق*، ص ۷-۳.

مقاله «نقش تاریخی امام علی بن ابی طالب ﷺ در زمان پیامبر ﷺ از نگاه ابن اسحاق و ابن هشام» کوشیده است با مقایسه کتب این دو سیره‌نویس، گرایش شیعی ابن اسحاق و نوع مواجهه ابن هشام با آن را بشناساند.^۱ از این رو موضوع آن با چگونگی و چرایی مسئله جانشینی متفاوت است. عبودی نصار بخشی از کتاب *تحول سیره‌نگاری... را* به روش و موارد تهذیب ابن هشام اختصاص داده است. وی تجدیدنظرهای ابن هشام را در پیراستن مواردی چون ناسزا به نبی ﷺ، پرگویی و لغزش‌های ابن اسحاق رویکردی تکاملی در سیره دانسته و بیشتر درباره کیفیت و محتوای اشعار محذوف در *سیره ابن هشام* سخن گفته است. این دیدگاه مثبت، مانع عبودی نصار از فهم ارتباط اخبار *سیره ابن هشام* با شرایط تاریخی معاصر آن در قرون دوم و سوم شده است. از همین رو با مسئله پژوهش حاضر متفاوت است. *آیزانلو و مرادی* نسب اخبار عصر مدنی را در *صحیحین* و متون تاریخی به دقت ذکر و مقایسه کرده‌اند؛^۲ اما از آنجاکه کتاب آنها مقایسه چندین متن و منحصر به اخبار مدنی است، به صورت اختصاصی به چگونگی و چرایی مسئله جانشینی در تمام کتاب *ابن هشام* نپرداخته است.

در ادامه پژوهش، ابتدا مرحله تدوین سیره‌نگاری از آغاز تا زمان *ابن هشام* و سپس زندگانی او بررسی می‌شود. این امر کمک می‌کند که جریان‌شناسی حاکم بر سیره وی بهتر شناخته شود. در قسمت دوم مقاله، نحوه مواجهه *ابن هشام* با روایات تعیین جانشین رسول خدا ﷺ و شایستگی خلفای نخستین برای جانشینی نبی ﷺ ذکر و ارزیابی می‌شود.

۱. تدوین سیره‌نگاری و جریان‌شناسی حاکم بر آن

علاقه به روایت و تدوین سیره، به‌طور ویژه در مدینه در قرن یکم هجری پدید آمد. این جریان بیشتر بر نقل شفاهی متکی بود و در نحوه روایت آن، علقه‌ها و پیوندهای قبیله‌ای بسیار مؤثر بود. امویان موانع جدی در تدوین سیره ایجاد کردند؛ اما شوق نومسلمانان و نسل‌های جدید مسلمین درباره رسول خدا ﷺ، مانع از نقل و ثبت سیره نشد.^۳ رفع موانع کتابت، همچون مشکل کاغذ در نیمه نخست قرن دوم هجری، سبب رواج کتابت علوم مختلف و از جمله سیره نبوی ﷺ شد.

در دوره گذار از سنت شفاهی به مکتوب، محدثان و روایان مدنی نقش اساسی داشتند. ظاهراً *ابن شهاب* زهری (م. ۱۲۴ق) از نسل دوم محدثان سیره، نخستین شخصی بود که کتابی در مغازی مدون کرد. از آنجاکه بخش اصلی روایان زهری، خاندان و موالی آل‌زبیر بودند، تمایلات و رقابت‌های قبیله‌ای آنان به شدت در سیره نفوذ یافت.^۴

۱. رسول جعفریان و دیگران، نقد و بررسی منابع سیره نبوی، ص ۳-۲۳.

۲. عمار عبودی نصار، تحول سیره‌نگاری پیامبر ﷺ نزد مورخان مسلمان تا پایان عصر عباسی، ص ۱۳۰-۱۵۹.

۳. محمدمبین ایزانلو و حسین مرادی‌نسب، بررسی اخبار (مدنی) سیره نبوی ﷺ.

۴. عباس زریاب، سیره رسول‌الله ﷺ ص ۱۴-۱۸.

۵. برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: همان، ص ۹.

به سبب سفرهای زهری به دمشق و نزدیکی او به خاندان اموی، ملاحظات سیاسی امویان نیز در سیره رسوخ ماندگاری پیدا کرد.^۱

خلافت موروثی امویان، بر پایه نزع با امام علی علیه السلام و فرزندان ایشان بنیان گذاشته شد. سیاست معاویه به گونه‌ای بود که اهل شام تنها بنی‌امیه را به عنوان نزدیکان و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شناختند.^۲ بنی‌امیه سیاست سبب امیرالمؤمنین علیه السلام و جلوگیری از نشر فضایل آن حضرت را، که معاویه پایه‌گذاری کرده بود،^۳ به منظور تثبیت خلافت خود ادامه دادند.^۴ سیوطی فضای حاکم بر دوره اموی در زمینه فضایل امام علی علیه السلام را به خوبی نشان می‌دهد و می‌نویسد: سعید بن مسیب نام علی بن ابی‌طالب علیه السلام را در روایاتی که شنیده بود، به سبب ترس از حکام اموی و اعقاب آنها ذکر نمی‌کرد.^۵ زمانی که ابن‌شهاب زهری واقعه غدیر و حدیث مربوط به آن را نقل کرد، به او گفته شد که این حدیث را نزد اهل شام بیان نکن؛ چراکه سبب امام علی علیه السلام را فراوان خواهی شنید و گوش تو از آن پر خواهد شد. زهری نیز در پاسخ گفت که نزد من فضیلتی از علی علیه السلام هست که اگر بگویم، کشته خواهم شد.^۶

یکی از مهم‌ترین شاگردان بلافضل و مورد تأیید ابن‌شهاب زهری، محمد بن اسحاق (م. ۱۵۱/۱۵۰ق) بود که جزء نسل سوم محدثان مدینه به‌شمار می‌آید. او در سال ۱۳۰ق به سبب اتهامات فراوان دشمنانش در مدینه، همچون گرایش به تشیع، قدر و مغالزه با زنان، مجبور به ترک این شهر شد. با اینکه وی علاوه بر چندین سفر، در شهرهای دیگر اقامت طولانی داشت، روایان اصلی‌اش مدنی هستند. ابن‌اسحاق سیره خود را در حیره نگاشت و به منصور یا پسرش مهدی تقدیم کرد.^۷ عباسیان نیز که در آغاز راه تثبیت خلافت نوپای خود بودند، از شیوه مشروعیت‌بخش حمایت از دانش، از جمله سیره‌نگاری، استفاده کردند. احتمالاً این حمایت سبب شد که ملاحظات سیاسی عباسیان، در سیره‌نگاری تأثیر ماندگاری برجای بگذارد. سیره ابن‌اسحاق پیشرفت و تحولی در تدوین سیره‌نگاری بود؛ چراکه او نخستین شخصی بود که حوادث زندگانی رسول الله صلی الله علیه و آله از بعثت تا رحلت را در یک متن منسجم مبتنی بر گاه‌شماری گردآوری کرد؛ چنان که آن را جزئی از کتاب بزرگ‌تر با نام *المبتدأ، المبعث و المغازی* قرار داد. ایده نزول وحی از آدم علیه السلام تا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، اجزای این کتاب را به هم متصل می‌کرد. این ویژگی‌ها در کنار

۱. برای زندگی زهری و ارتباط دیگر روایان نسل اول و دوم با امویان و آل‌زبیر، رک: رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه، سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله، مقدمه، ج ۱،

ص ۸-۱۰؛ رسول جعفریان، منابع تاریخ اسلام، ص ۴۹-۵۴.

۲. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۳۴.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ج ۵، ص ۲۵۳؛ محمد ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۰۷.

۴. احمد بن یحیی بلاذری، أنساب الأشرافه، ج ۲، ص ۱۸۴.

۵. جلال‌الدین سیوطی، الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۰۸، به نقل از: عمار عبودی نصار، تحول سیره‌نگاری پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۱۰۴.

۶. علی بن محمد ابن‌اثیر، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۱، ص ۵۷۳.

۷. رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه، سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله، مقدمه، ج ۱، ص ۳-۷؛ عباس زریاب خوبی، «ابن اسحاق»، در: بزم آورد، ص ۸۵-۹۲.

علم و شهرت *ابن اسحاق*، تأیید مشاهیر معاصرش چون زهری و شافعی (م. ۲۰۴ق)، حمایت عباسیان و نیز کوشش مؤلف در قرائت کتابش بر شاگردان مختلف، سبب شد سیرهٔ او خیلی زود به متن معیار و الگو تبدیل شود.

به نظر می‌رسد که از میان راویان متعدد *سیرهٔ ابن اسحاق*، هشت راوی کتاب او را مدون کردند که از میان آنها نسخه‌ای از متن *یونس بن بکر*، *زیاد بن عبدالله بکایی* و *محمد بن مسلمه* باقی مانده است.^۱ از آنجاکه در نیمهٔ سدهٔ دوم و قرن سوم هجری هنوز بنیان‌ها و قالب‌های سیره‌نگاری همانند دیگر انواع تاریخ‌نگاری مرحلهٔ تأسیسی و تکاملی خود را ادامه می‌داد، با مرگ *ابن اسحاق* نیز نوشتن دربارهٔ سیره به پایان نرسید. در همین دوره، سنتی ظهور کرد که بعدها ادامه یافت. در این سنت، مورخ ملزم نبود تاریخ‌نویسی را از صفر آغاز کند؛ بلکه به جای آن می‌توانست به تلخیص کتب پیشین (اختصار / مختصر)، ادامه دادن (ذیل / صله) و به‌روزرسانی یا تجدیدنظر در آثار پیشینیان (تهذیب) اقدام کند. در سیره‌نگاری، نخستین بار *ابن هشام*، شاگرد *بکایی*، به عمل تهذیب و تلخیص *سیرهٔ ابن اسحاق* دست زد.^۲ این تهذیب از چنان قوت و اعتباری برخوردار شد که کتاب *ابن اسحاق* به *سیرهٔ ابن هشام* معروف شد. نگارش چندین تهذیب و اختصار بر *سیرهٔ ابن هشام* در قرون بعدی، دال بر اعتبار و شهرت *سیرهٔ او* و استاد باواسطه‌اش، *ابن اسحاق*، در جهان اسلام است؛ چنان‌که تهذیب *ابن هشام* سبب شد به تدریج کتاب *المبتدأ...* و نسخه‌های دیگر راویان *سیرهٔ ابن اسحاق* به طاق نسیان سپرده شود.^۳ فهم بهتر چرایی غلبه و ماندگاری این *سیره* به‌عنوان متن الگو و معیار، نیازمند شناخت بیشتر جریان‌های فکری و سیاسی معاصر *ابن هشام* است.

در یک جمع‌بندی از مطالب ذکرشده، می‌توان نتیجه گرفت که تأثیرات رقابت‌های قبیله‌ای صدر اسلام، به‌ویژه در حذف بنی‌هاشم، و نیز ملاحظات سیاسی اموی و عباسی، از طریق راویان مدنی، *ابن اسحاق* و *زیاد بن عبدالله بکایی* به *سیرهٔ ابن هشام* راه یافت. در عصر *ابن هشام*، خلفای عباسی بارها با قیام‌های متعدد حسنین و علویانی مواجه شده بودند که خود را وارث پیامبر ﷺ از طریق وصایت امام علی علیه السلام می‌دانستند.^۴ ازین‌رو عباسیان به تدریج از شعارهای شیعی فاصله گرفتند^۵ و مبنای مشروعیت خود را هرچه بیشتر به اهل سنت نزدیک کردند. یکی از اقدامات آنها، همسویی با جریان برجای‌مانده از زمان امویان^۶ در مقابله با فضایل حضرت علی علیه السلام بود تا بتوانند با علویان مقابله کنند.

۱. رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه، سیرت رسول الله ﷺ، مقدمه، ج ۱، مقدمه، ص ۷۹.

۲. چیس. اف. راینسون، تاریخ‌نگاری اسلامی، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

۳. رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه، سیرت رسول الله ﷺ، مقدمه، ج ۱، مقدمه، ص ۸۰-۸۹؛ چیس. اف. راینسون، تاریخ‌نگاری اسلامی، ص ۸۲-۸۹.

۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ‌الریسل و الملوک، ج ۷، ص ۵۶۷.

۵. همان، ص ۵۶۸-۵۷۱.

۶. مخالفت مردم با بخشنامه مأمون بر ضد معاویه نمونه این استمرار است (علی بن حسین مسعودی، مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر، ج ۴، ص ۳۴).

افزون براین، ابن هشام با تجدیدنظر در سیره ابن اسحاق ویژگی‌های منحصره فردی پیدا کرد. برای شناخت این ویژگی‌ها لازم است به زیست‌نامه او و استادش بکایی و روش او در تهذیب و تلخیص نظر افکند. متأسفانه از زندگی آنها اطلاعات بسیار اندکی در دست است. زیدبن عبدالله بکایی (م. ۱۸۳ق) محدثی از اهل کوفه بود و منزلش را برای هم‌صحبتی و قرائت سیره و حدیث نزد ابن اسحاق فروخت. روایت سیره او را دقیق‌ترین دانسته‌اند؛ چراکه ابن اسحاق دو بار کتابش را بر او املا کرد. درباره جایگاه حدیثی او، مانند سایر محدثان، نظرات متفاوتی وجود دارد. به هنگام اقامت بکایی در بغداد، چندین محدث بغدادی برخی مسائل فقهی و مغازی را از او روایت کردند. از مشهورترین آنها احمدبن حنبل (م. ۲۴۱ق) و ابوعلی حسن بن عرفه عبدی (م. ۲۵۲/۲۵۷ق) بودند. این دو نفر، بعدها در صدر علمای اهل سنت و جماعت و حنبلی‌ها قرار گرفتند.^۱ ازین رو می‌توان احتمال داد که گرایش‌های فکری و عقیدتی بکایی و شاگرد دیگر او ابومحمد عبدالملک بن هشام (م. ۲۱۳/۲۱۸ق) نیز به این گروه نزدیک بوده باشد. ابن هشام متولد بصره و از لحاظ علمی پرورش یافته این شهر و کوفه بود. او پس از سکنا گزیدن در مصر، پیشوای بلامنازع شعر و ادب شد و به روایت سیره و حدیث پرداخت. در همین سرزمین، ابومحمد مصاحبت نزدیکی با شافعی (م. ۲۰۴ق، ورود به مصر: ۱۹۸ق) یافت.^۲ این خبر، احتمال تعلق ابومحمد به گروه اهل حدیث و سنت را بیشتر تقویت می‌کند.

از سوی دیگر، چنانچه به قسمتی از شبکه مشایخ، تلامیذ و همفکران شاگردان بکایی و نظرات آنها درباره ابن اسحاق، بکایی و ابن هشام نظری بیفکنیم، این تعلق روشن‌تر می‌شود. یحیی بن سعید قطان (م. ۱۹۸ق) و عبدالرزاق بن همام صنعانی (م. ۲۱۱ق) دو تن از مؤثرترین اساتید احمدبن حنبل و بسیاری از علمای حنبلی معاصرش (همچون یحیی بن معین / م. ۲۳۳ق) بودند. این دو استاد، به ترتیب شاگرد بلاواسطه مالک بن انس (م. ۱۷۹ق) و هشام بن عروه (م. ۱۴۹ق) بودند. دشمنی این دو مشیخه مدنی با ابن اسحاق معروف است. بنابراین این دیدگاه‌های منفی بر طیف گسترده‌ای از اهل حدیث تأثیرگذار بوده است. پس سیره ابن اسحاق برای ماندگاری در میان شبکه علمای اهل حدیث نیازمند تهذیب بود. ابن هشام این مهم را دریافت و آن را انجام داد. به نظر می‌رسد به سبب همین نزدیکی فکری و روشی بکایی و به ویژه ابن هشام با اصحاب حدیث و علمای حنبلی آینده، مغازی بکایی و اصحاب او (ابن هشام) توسط یحیی بن معین و شاگردان برجسته احمدبن حنبل همچون ابوزرع دمشقی (م. ۲۸۱ق) و صالح بن محمد جَزَرَه (م. ۲۹۴ق) مورد تأیید قرار گرفت (نمودار ۱).^۳

۱. محمود مهدوی دامغانی، «زیدبن عبدالله بکائی»، ج ۲۱.

۲. محمدمهدی مؤنن جامی، «ابن هشام، ابومحمد عبدالملک»، ج ۵، ص ۱۹۱۰.

۳. یحیی بن معین، تاریخ عثمان بن سعید الدارمی، ص ۱۱۴، ش ۳۴۸.



نمودار ۱: شبکه رابطه علمی حدیث مدینه با اهل حدیث حنبلی و بکایی و ابن‌هشام در نیمه قرن ۲ و ۳ ق

علاوه بر این، موارد تهذیب سیره/ابن‌اسحاق از زبان خود/ابومحمد عبدالملک، دیدگاه‌های او و محدثان همفکرش از اهل حدیث را بیشتر آشکار می‌سازد. مورد تهذیبی چون حذف هر تاریخی جز حیات نبی ﷺ (به‌ویژه المبتدأ، اختصار مطالب جاهلیت و اجداد پیامبر ﷺ)، (۱) نشانه اعراض این گروه از تاریخ محض و علاقه‌مندی به تاریخ دینی بود.^۱ حذف اخباری که «آیه قرآنی درباره آن نازل نشده است و برای چیزی از این کتاب یا تفسیر آن، دلیل یا شاهدی نیست» (۲) و اشعاری که نزد علمای شعر شناخته شده نبود (۳)، نشان می‌دهد اخبار و اشعاری مورد تأیید قرار می‌گرفت که با دیدگاه این گروه در علوم قرآن و تفسیر، حدیث، کلام و شعر همخوانی داشته باشد. به‌نظر می‌رسد تهذیب مطالب «شنیع» (۴) و اخباری که برخی از مردم ذکر آن را بد می‌پندارند (۵)، همگی دال بر زشت و بد بودن آن از نظر عقاید دینی محدثان اهل سنت است.^۲ تأکید بر اینکه جز از طریق بکایی، روایات دیگر راویان/ابن‌اسحاق در این تجدیدنظر وارد نخواهد شد (۶)، به‌منظور اطمینان خاطر مخاطبان است که این سیره فقط از رهگذر اصحاب سنت مورد تأیید، به‌نگارش درآمده است.

احتمالاً سهم عمده‌ای از اخبار شنیع و بد در سیره نبوی، با صحابه و بخصوص نخستین خلفا ارتباط مستقیم داشته است. در سده دوم و سوم هجری، هنوز انشعاباتی در فرق و تغییراتی در برخی از باورهای آنان رخ می‌داد. این امر به‌ویژه در خصوص مشکله «امامت» و تعداد «خلفای نخستین» و مسئله افضلیت آنان به‌وقوع پیوست. در این میان، بخش زیادی از اصحاب حدیث در پایان عصر اموی، عقاید عثمانیه را در خصوص قرار ندادن حضرت علی ﷺ در ذیل خلفای راشدین پذیرفته بودند. در نگاه آنان، جایگاه برتری سه خلیفه نخست با ترتیب جانشینی آنان یکسان بود. این عقیده در قرن دوم و ابتدای قرن سوم هجری، در بین مشاهیر اهل حدیث، همچون مالک بن انس و

۱. عباس زریاب خوبی، «ملاحظاتی درباره سیره ابن‌اسحاق»، در: بزم آورد، ص ۹۶.

۲. برای توضیحات بیشتر، رکذ همان، ص ۹۷-۱۰۰.

شاگردانش نفوذ یافت.^۱ این دیدگاه علاوه بر بغداد، در بصره و کوفه نیز رواج داشت؛ یعنی شهرهایی که شخصیت علمی ابن هشام در علوم حدیث، فقه، نسب، شعر و نحو، در آنجا شکل گرفته بود. با وجود این، در نیمه دوم سده دوم هجری، تعداد اندکی از اهل حدیث عثمانی مذهب به تدریج موضع خود را تغییر دادند و با تأیید خلافت حضرت امیر علیه السلام نظریه تریب (چهار خلیفه) را پذیرفتند.^۲ این تغییرات، زمینه نقل برخی از انبوه روایات موجود درباره فضایل حضرت علی علیه السلام را در اهل حدیث هموارتر کرد. البته به سبب آنکه فقه اهل حدیث و سنت در این زمان در حال تدوین بود و ضرورت تقدس بخشیدن به صحابه به عنوان منابع حدیث احساس می شد،^۳ لازم بود از میان فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام فضایی ثبت شود که به جایگاه دیگر صحابه، به ویژه در ترتیب افضلیت خلفا، صدمه ای وارد نکند. با توجه به تعلق عقیدتی ابن هشام به اصحاب سنت، احتمالاً او این ملاحظات را در تهذیب سیره دنبال کرده است. ماندگاری و تکثیر نسخه های متعدد از تهذیب وی هم زمان با سیطره روزافزون تفکر اهل سنت و جماعت بر جهان اسلام از سده سوم به بعد، موفقیت او را در این زمینه نشان می دهد. در ادامه مقاله، نحوه مواجهه ابن هشام با اخبار مرتبط با مسئله جانشینی در متن سیره تشریح می شود.

۲. اخبار مربوط به جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام

به منظور تحلیل درست در این بخش، بررسی دو دسته از اخبار ضروری است: اخباری که به انتخاب امام علی علیه السلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان جانشین ایشان مربوط می شود و اخباری که به نحوه خلافت رسیدن ابوبکر مربوط است. در ابتدا چند خبر منتخب از اخبار دسته اول بررسی می شود و سپس اخبار دسته دوم براساس آنچه ابن هشام آورده است، در بوته نقد و تحلیل قرار می گیرد. در کتب شیعه و اهل سنت، اخبار متعددی درباره انتخاب امام علی علیه السلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان جانشین ایشان نقل شده است. آنچه در ادامه نقل می شود، محدود به چند خبری است که علاوه بر شهرت، جنبه تاریخی آنها قوی تر است.

۲-۱. انذار عشیره اقربین

براساس آنچه مورخان و مفسران درباره آیه «فَاَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»^۴ و آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ»^۵ ذکر کرده اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از گذشت سه سال از بعثت، مأمور شدند تا دعوت علنی خویش را از خانواده

۱. پاتریشیا کرون، عثمانیه، ص ۲۲۷-۲۳۰.

۲. همان، ص ۲۳۰.

۳. عباس زریاب خویی، «ملاحظات درباره سیره ابن اسحاق»، در: بزم آورد، ص ۹۸ و ۹۹.

۴. حجر: ۹۴.

۵. شعراء: ۲۱۴-۲۱۶.

و نزدیکان آغاز کنند. براساس آنچه طبری نقل می‌کند، رسول خدا^ص در روز انذار، امام علی^ع را به‌عنوان وصی و خلیفه خود تعیین فرمودند و به همگان دستور دادند تا از ایشان اطاعت کنند؛^۱ اما/بن‌هشام در آنچه نقل کرده است، نه‌تنها به انتخاب امام علی^ع به‌عنوان وصی و خلیفه رسول خدا^ص هیچ اشاره‌ای ندارد، بلکه از اساس خبر انذار را نقل نمی‌کند و تنها می‌گوید: رسول خدا^ص مأمور شده است تبلیغ خود را بعد از سه سال که به‌صورت مخفیانه بود، به‌صورت علنی انجام دهد و آیات ۸۹ و ۹۴ سوره «حجر» و آیات ۲۱۴ و ۲۱۵ سوره «شعرا» را نقل می‌کند.^۲

۲-۲. مباحله

براساس آنچه از روایات شیعی و اخبار اهل سنت به‌دست می‌آید، آیه «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَكُمُ وَنِسَاءَنَا وَأَنْفُسَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَكُمْ فِي اللَّهِ آيَاتٍ»^۳ که با عنوان آیه مباحله شناخته می‌شود، یکی از فضایل امام علی^ع و اهل بیت^ع شمرده می‌شود. امام کاظم^ع در تفسیر این آیه می‌فرماید: «فكان تأويل قوله عزوجل أَبْنَاءَنَا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَنِسَاءَنَا فَاطِمَةَ وَأَنْفُسَنَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ»^۴. بر مبنای این تفسیر، امام علی^ع نفس رسول خدا^ص و دارای کمالات ایشان، از جمله اولی‌بالتصرف بودن است.

در اخبار اهل سنت نیز مصداق این آیه تعیین شده است. صالحی شامی نقل می‌کند: «روی مسلم و الترمذی و ابن‌المنذر و الحاكم في السنن عن سعد بن أبي وقاص عن علي بن أحمد قال: لما نزلت آية المباحلة دعا رسول الله^ص علياً و فاطمة و حسناً و حسيناً، فقال: اللهم هؤلاء اهل بيتي»^۵.

ابن‌هشام در سیره خود رخداد مباحله و وفد نجران را ذکر می‌کند؛ اما به حضور امام علی^ع حضرت زهرا^ع و امام حسن و امام حسین^ع در این واقعه هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. او با اینکه آیات متعددی درباره نصاری ذکر و تفسیر آنها را بیان می‌کند، همین‌که به آیه مباحله می‌رسد، تفسیر آن را ناقص می‌گذارد و درباره مصادیق «أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَأَنْفُسَنَا» توضیح نمی‌دهد.^۶

۱. محمدبن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۲، ص ۳۱۹-۳۲۱.

۲. عبدالملک ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۹۹.

۳. آل‌عمران: ۶۱

۴. محمدبن علی صدوق، عیون أخبار الرضا^ع، ج ۱، ص ۸۱.

۵. محمدبن یوسف صالحی شامی، سبل الهدی والرشاد، ج ۶، ص ۴۱۹.

۶. عبدالملک ابن‌هشام، سیره النبویه، ج ۲، ص ۱۸۵-۱۹۶.

۲-۳. غزوة تبوک و حدیث منزلت

از جمله مواردی که بر انتخاب امام علی علیه السلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان جانشین ایشان دلالت دارد، حدیث منزلت است. این حدیث را رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد مختلف خطاب به امام علی علیه السلام فرموده‌اند.^۱ یکی از مشهورترین این موارد، در غزوة تبوک واقع شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این غزوه امام علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود در مدینه قرار دادند. این مسئله سبب شد تا منافقان در مدینه و لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله به شایعه پراکنی بپردازند و بگویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله همشینی امام علی علیه السلام را خوش نداشت و نظرشان به او بد شده است. این سخنان بر امام علی علیه السلام سخت آمد و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: آیا مرا در میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ من از خشم خدا و رسولش به خدا پناه می‌برم. در این هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امام علی علیه السلام فرمودند: «رضی الله برضائی عنک، فإن الله عنک راض، إنما منزلک منی بمنزلة هارون من موسی، غیر أنه لا نبی بعدی».^۲

ابن هشام این خبر را در سیره خود نقل می‌کند و می‌گوید: زمانی که منافقان آن سخنان را گفتند، امام علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رود و سخنان منافقان را به ایشان عرض می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز خطاب به امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «کذبوا، و لکنی خلقتک لما ترکت ورائی، فارجع فاخلفنی فی أهلی و أهلک، أفلا ترضی یا علی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی، إلا أنه لا نبی بعدی...».^۳

نکته‌ای که درباره خبر ابن هشام وجود دارد، این است که در خبر او جانشینی امام علی علیه السلام به خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام محدود شده و صحبتی از کل مدینه نیست؛ بلکه او از محمد بن مسلمه و سباع بن عرفطه به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه نام برده است.^۴ بدین گونه، ابن هشام منکر جانشینی مطلق امام علی علیه السلام در مدینه می‌شود و فقط جانشینی ایشان در خانواده را ثابت می‌کند. این در حالی است که عبدالرزاق صنعانی در المصنف به سند صحیح از سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به سوی تبوک رفتند، امام علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود در مدینه قرار دادند.^۵

اینکه کدام یک از این اخبار بر دیگری ترجیح دارد، موضوع این پژوهش نیست؛ بلکه آنچه در اینجا مورد توجه بوده، این است که نشان داده شود با وجود خبر صحیح درباره جانشینی امام علی علیه السلام در مدینه در غزوة تبوک، ابن هشام اخبار دیگر را که این موضوع را نفی می‌کند، نقل کرده است.

۱. محمد بن مکرم ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۱۷، ص ۳۴۵.

۲. همان، ص ۳۴۷.

۳. عبدالملک ابن هشام، سیره النبویه، ج ۴، ص ۱۷۳.

۴. همان.

۵. عبدالرزاق بن همام صنعانی، المصنف، ج ۵، ص ۴۰۵.

۴-۲. واقعه غدیر خم

خطبه رسول خدا ﷺ و واقعه غدیر خم در ذی‌الحجه سال دهم هجری در راه بازگشت از حجة‌الوداع از مهم‌ترین دلایل تاریخی و روایی در نزد شیعیان برای اثبات برگزیده شدن امام علی علیه السلام به‌عنوان جانشین رسول خدا ﷺ از سوی آن حضرت شمرده می‌شود. طبری در کتاب *الولایه* به تفصیل خبر غدیر و جانشینی امام علی علیه السلام از جانب رسول خدا ﷺ را بیان کرده است.^۱ غیر از این خبر، که *بیاضی* به نقل از طبری و او به سند خودش از *زیدبن ارقم* نقل می‌کند، *امینی* در کتاب *الغدیر*، ۱۱۰ نفر از صحابه، ۸۴ نفر از تابعین و ۳۶۰ نفر از علمای قرن دوم تا چهاردهم را نام برده است که واقعه غدیر خم را نقل کرده‌اند.^۲

ابن هشام در سیره خود خبر حجة‌الوداع را آورده است؛ اما به هیچ طریقی به بیان واقعه غدیر و انتخاب امام علی علیه السلام به جانشینی رسول خدا ﷺ از سوی ایشان نمی‌پردازد.^۳

این چهار خبر از جمله مواردی بودند که در آنها مسئله انتخاب امام علی علیه السلام از سوی رسول خدا ﷺ به جانشینی ایشان بیان شده بود. *ابن هشام* این اخبار را به‌گونه‌ای نقل کرده است که به هیچ طریقی در آنها به این انتخاب اشاره نمی‌شود. البته او حدیث منزلت را با این جمله رسول خدا ﷺ که می‌فرماید: «اما ترضی یا علی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی...»^۴ نقل می‌کند؛ اما تلاش او برای اینکه نشان دهد جانشینی امام علی علیه السلام در مدینه نبوده، بلکه محدود به خانواده رسول خدا ﷺ بوده، حاکی از این است که هدف او از نقل این خبر به این صورت، بیان جانشینی امام علی علیه السلام نیست.

۳. اخبار مربوط به جانشینی ابوبکر

مسئله نحوه به‌خلافت رسیدن *ابوبکر* نیز از مسائل مهمی است که *ابن هشام* به آن پرداخته است و نحوه تفکر او را روشن می‌کند. این موضوع در دو خبر ذکر شده است: یکی خبر انتخاب *ابوبکر* از سوی رسول خدا ﷺ در زمان حیات ایشان؛ و دیگری خبر مربوط به واقعه سقیفه بنی‌ساعده، که هرچند مربوط به حیات و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، نقل شده و جالب توجه است.

در نوع اول، *ابن هشام* دو خبر نقل می‌کند که تلویحاً به انتخاب *ابوبکر* از سوی خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله به‌عنوان خلیفه رسول خدا ﷺ اشاره دارد. در واقع، *ابن هشام* سعی داشته است ضمن ملتزم ماندن به این اعتقاد جمهور اهل سنت که رسول خدا ﷺ برای خود جانشینی تعیین نفرموده، بگوید خلافت *ابوبکر* با تأیید و اراده خدا و

۱. عبدالحسین امینی نجفی، *الغدیر*، ج ۱، ص ۲۱۴؛ محمدبن جریر طبری، *فضایل علی بن ابیطالب* و کتاب *الولایه*، ص ۹۲.

۲. عبدالحسین امینی نجفی، *الغدیر*، ج ۱، ص ۱۵۱۴.

۳. عبدالملک ابن هشام، *السیره النبویه*، ج ۴، ص ۲۵۷-۲۶۲.

۴. همان، ص ۱۷۳.

رسول الله ﷺ صورت گرفته است. این طرز بیان ابن هشام به خوبی نشان می‌دهد که او سعی داشته است تا براساس تفکرات اهل حدیث عمل کند و آنها را راضی نگه دارد. در خبر اول که اتفاقات دوره بیماری رسول خدا ﷺ را بیان می‌کند، ابن هشام از طریق ابن اسحاق از قاسم بن محمد نقل می‌کند: زمانی که رسول خدا ﷺ صدای تکبیر عمر در نماز را شنیدند، پرسیدند: ابوبکر کجاست که این، مورد پذیرش خداوند و مسلمانان نیست. او در ادامه می‌گوید: و اگر این گفته عمر در هنگام مرگش نبود که اگر جانشین تعیین کنم، پس همانا بهتر از من جانشین تعیین کرده است، که منظورش ابوبکر بود، و اگر جانشین تعیین نکنم، پس باز نیز بهتر از من برای خود جانشین تعیین نکرده است، که منظورش رسول خدا ﷺ بود، مسلمانان شکی نداشتند که رسول خدا ﷺ ابوبکر را به‌عنوان جانشین خود تعیین فرموده‌اند؛ اما از آنجا که عمر درباره ابوبکر متهم به دروغ‌گویی نیست، مردم فهمیدند که رسول خدا ﷺ کسی را به‌عنوان جانشین خود تعیین نفرموده‌اند.^۱

ابن هشام در این خبر سعی دارد بگوید، با اینکه رسول خدا ﷺ کسی را به‌صورت رسمی به‌عنوان جانشین خود انتخاب و تعیین نکرده‌اند، اندیشه ایشان بر این بوده است که تنها کسی که شایستگی تصدی مناصب ایشان را دارد، ابوبکر است؛ به بیان دیگر، ابوبکر منتخب رسول خداست؛ اما آن حضرت آن را بیان نداشت‌اند.

در خبر دیگر که ابن هشام آن را از طریق ابن اسحاق از عایشه نقل کرده است، همین مطلب به‌گونه‌ای دیگر تکرار می‌شود. عایشه گفت: زمانی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، مردم عرب مرتد شدند؛ نفاق ظاهر شد و مسلمانان حیران و سرگردان ماندند؛ تا اینکه خداوند آنها را بر ابوبکر جمع کرد.^۲ با اینکه در این خبر سخنی درباره انتخاب شدن ابوبکر از سوی رسول خدا ﷺ نیست و تحلیلی پسینی از زبان همسر پیامبر ﷺ و دختر ابوبکر است، ابن هشام آن را نقل کرده است. جمله «حتی جمعهم الله علی ابی بکر» تأکیدی بر انتخاب ابوبکر با اراده خداوند است. در واقع، باز هم این خبر به‌گونه‌ای توسط ابن هشام نقل می‌شود که هم بیان می‌کند رسول خدا ﷺ جانشینی تعیین نفرموده‌اند و در عین حال ابوبکر را مورد تأیید و رضایت ایشان و خداوند معرفی می‌کند.

نکته حائز اهمیت در خصوص این دو خبر، تناقضاتی است که درباره آنها وجود دارد. درباره خبر اول چند تناقض به‌نظر می‌آید: اول اینکه در خبر مشابهی که ابن هشام آن را از طریق ابن اسحاق از عبدالله بن زمره نقل می‌کند، رسول خدا ﷺ دستور می‌دهند کسی با مردم نماز بخواند؛ اما نام شخص معینی را نمی‌برند. ابن زمره خارج می‌شود و به عمر می‌گوید: نماز را بر گزار کند. رسول خدا ﷺ همین که صدای عمر را می‌شنوند، سراغ ابوبکر را می‌گیرند و جمله «یأیی الله ذلک و المسلمون» را دو بار تکرار می‌کنند تا اینکه به‌سوی ابوبکر فرستاده می‌شود و او می‌آید با مردم نماز می‌گذارد.^۳ این خبر در کنار خبر اول نشان می‌دهد که رسول خدا ﷺ شخص خاصی را نام نبرده‌اند؛ پس

۱. همان، ص ۳۱۰.

۲. همان، ص ۳۲۳.

۳. همان، ص ۳۱۰.

چرا باید بعد از اینکه عمر نماز را شروع کرد، سراغ ابوبکر را بگیرند؟ چرا از همان اول نام او را نبردند؟ سؤال بعد اینکه عمر نماز را شروع کرده و مشغول نماز شده بود و مسلمان‌ها نیز به او اقتدا کرده بودند و احدی معترض نشده بود؛ پس چرا رسول خدا ﷺ فرمودند که این، مورد پذیرش خدا و مسلمان‌ها نیست؟!

علاوه بر این تناقضاتی که در خود خبر هست، این خبر با روایاتی که ابن‌هشام درباره لشکر اسامه نقل کرده نیز در تناقض است. مطابق نقل وی از ابن‌اسحاق، رسول خدا ﷺ لشکری را به فرماندهی اسامه بن زید به سوی فلسطین فرستادند و دستور فرمودند که همه مهاجرین نیز همراه اسامه بروند.^۱ حتی وقتی رسول خدا ﷺ دیدند که مردم در راه اندازی لشکر اسامه سرعت لازم را ندارند، با اینکه بیمار بودند، خارج شدند و بر منبر خطبه خواندند و به مردم دستور دادند که لشکر را راهی کنند.^۲ حال بر مبنای این اخبار، چند پرسش به ذهن متبادر می‌شود: نخست اینکه کسانی همانند عمر و عبدالله بن زمعه و دیگر مسلمانانی که به عمر در نماز اقتدا کردند، مگر نمی‌بایست در لشکر اسامه می‌بودند؟ حال در مدینه چه می‌کردند؟ و رسول خدا ﷺ چرا باید برای اینان، درحالی که به دستور ایشان درباره لشکر اسامه عمل نکردند، امام جماعت تعیین کنند؟! خود ابوبکر مگر نباید در لشکر اسامه باشد؟ پس چرا رسول خدا ﷺ با لفظ «این ابوبکر»^۳ سراغ او را می‌گیرند؟ آیا ابوبکر نیز از لشکر اسامه تخلف کرده و در مکان دیگری بوده است؟ اگر چنین بود، پس او نیز جزء عاصیان امر رسول خدا ﷺ درباره لشکر اسامه بوده است؛ پس چگونه می‌تواند شایسته چنین مقامی باشد؟! و اگر در لشکر اسامه بوده، باز سؤال قبل تکرار می‌شود که چرا رسول خدا ﷺ با لفظ «این ابوبکر» سراغ او را می‌گرفتند؟ مگر ایشان نمی‌دانستند که ابوبکر به فرمان خود ایشان در لشکر اسامه حضور دارد و نمی‌تواند نماز را برگزار کند؟!

اما درباره خبر دومی که او نقل می‌کند و جمله «حتی جمعهم الله علی ابی‌بکر» نیز نکات و ابهاماتی وجود دارد. ابن‌هشام در خبری که آن را از ابن‌عباس نقل می‌کند، به بیان خطبه عمر در مدینه بعد از بازگشت از آخرین حشش پرداخته است. عمر در این خطبه در پاسخ به شخصی که گفته بود، بیعت با ابوبکر کاری از روی اندیشه نبود و از روی دستپاچی و قاپیدن آن از دیگران صورت گرفت، سخن او را تأیید کرد و گفت: بیعت با ابوبکر چنین بود؛ اما خداوند شر آن را حفظ کرد.^۴ این گفته عمر نشان از آن است که بیعت با ابوبکر کاری سنجیده و عقلانی نبود؛ چه رسد به آنکه اراده خداوند نیز در آن دخیل بوده باشد. چطور می‌شود که ابن‌هشام این گونه در نقل اخبار دچار تناقض می‌شود و بیعت با ابوبکر را از زبان عمر کاری غیرعقلانی و لغزشی می‌داند که صورت گرفت؛ اما در عین حال همین بیعت را از زبان عایشه مورد تأیید الهی می‌داند؟! ناگفته نماند که این تحلیل براساس اخبار نقل شده از ابن‌هشام و

۱. همان، ص ۲۶۲-۲۹۸.

۲. همان، ص ۳۰۷.

۳. همان، ج ۴، ص ۳۱۰.

۴. همان، ج ۴، ص ۳۱۶.

تناقضات میان آن صورت گرفته است؛ وگرنه اخباری وجود دارد که نشان می‌دهد بیعت با/بویکر از پیش توسط افرادی طرح‌ریزی شده بود و آنها توافق کرده بودند تا بعد از وفات رسول خدا ﷺ اجازه ندهند خلافت در بنی‌هاشم بماند.^۱ توضیحات تکمیلی در این زمینه در ادامه خواهد آمد.

نوع دوم اخباری که ابن‌هشام درباره نحوه به‌خلافت رسیدن ابویکر نقل می‌کند، مربوط به واقعه سقیفه بنی‌ساعده و شامل پنج خبر می‌شود. تمامی این اخبار از طریق ابن‌اسحاق است. در خبر اول، به نحوه شکل‌گیری سقیفه پرداخته می‌شود و ابن‌هشام در توصیف آن می‌گوید: زمانی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفتند، انصار رو به سوی سعد بن عباده نهادند و در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند. امام علی علیه السلام به‌همراه طلحه و زبیر در خانه حضرت زهرا علیها السلام گرد آمده و کناره‌گیری کرده بودند. بقیه مهاجرین به‌همراه اسید بن حضیر و بنی‌عبدالاشهل نیز در نزد ابویکر جمع شده بودند. جنازه رسول خدا ﷺ در خانه خود بود و هنوز کار تجهیز ایشان پایان نیافته بود. در همین حین شخصی به‌نزد ابویکر و عمر آمد و آنها را از اجتماع سقیفه باخبر کرد. عمر نیز به ابویکر گفت: «بیا تا به‌نزد برادران انصارمان برویم و ببینیم چه می‌کنند.»^۲

در این خبر که ابن‌هشام آن را بسیار مختصر ذکر می‌کند و حوادث واقع‌شده در سقیفه را نمی‌آورد، سعی دارد دو مسئله را بیان کند: او ابتدا با جمله «واعترزل علی بن ابی‌طالب و الزبیرین عوام و طلحہ بن عبیدالله فی بیت فاطمه»^۳ تلاش می‌کند کناره‌گیری امام علی علیه السلام از مسئله خلافت را نشان دهد؛ اما ابن‌هشام در ادامه و در بخش مربوط به تجهیز و دفن رسول خدا ﷺ خبری را نقل کرده است که پذیرش خبر مربوط به کناره‌گیری امام علی علیه السلام از مسئله خلافت را با تردید جدی مواجه می‌کند. در خبری که او در این بخش نقل می‌کند، نام کسانی که عهده‌دار غسل و دفن رسول خدا ﷺ شده‌اند، آمده است که نام امام علی علیه السلام در صدر آنها دیده می‌شود.^۴ لذا این خبر نشان می‌دهد که امام علی علیه السلام در هنگام تشکیل سقیفه به تجهیز و دفن رسول خدا ﷺ مشغول بوده‌اند و مسئله کناره‌گیری ایشان هرگز نمی‌تواند صحیح باشد.

او در ادامه می‌کوشد با جمله «و انجاز بقیه المهاجرین إلى ابي بکر»^۵ و بیان اینکه مهاجرین در نزد ابویکر اجتماع کرده‌اند، این‌گونه القا کند که ابویکر گزینه موردنظر مهاجرین برای خلافت بوده است؛ اما براساس آنچه طبری در تاریخ خود نقل می‌کند، تنها ابویکر و عمر و ابوعبیده از میان تمام مهاجران در این اجتماع حضور داشته‌اند.^۶ به‌نظر می‌رسد چنین عبارتی، برای مشروعیت‌سازی استفاده شده است.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول الکافی، ص ۷۶۰.

۲. عبدالملک ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۳۱۴.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۱۹.

۵. همان، ص ۳۱۴.

۶. محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۱.

روایت دومی که ابن هشام در این زمینه نقل می‌کند، به خطبه عمر در مدینه بعد از آخرین حشش می‌پردازد. زمانی که عمر در حج بود، عبدالرحمن بن عوف به گوش او می‌رساند که شخصی گفته است: اگر عمر بن خطاب بمیرد، با فالانی بیعت خواهیم کرد و بیعت با ابوبکر کاری از روی اندیشه نبوده است و از روی دستپاچگی و قاپیدن آن از دیگران صورت گرفت. عمر از این سخن خشمگین می‌شود و قصد سخنرانی در میان حاجیان را می‌کند که عبدالرحمن بن عوف او را از این کار برحذر می‌دارد و به او توصیه می‌کند زمانی که به مدینه بازگشت، پاسخ آن شخص را بدهد. پس از بازگشت به مدینه، عمر برای مردم سخنرانی می‌کند و سخن آن شخص را درباره بیعت با ابوبکر تأیید می‌کند و می‌گوید: اگر چه بیعت با ابوبکر کاری از روی اندیشه نبود، اما خداوند شر آن را حفظ کرد؛ و در میان شما کسی همانند ابوبکر در سابقه و فضل نیست. اگر شخصی با کسی بدون رأی و نظر مسلمان‌ها بیعت کند، مورد پذیرش نیست و ترس از کشته شدن آنها وجود دارد. عمر در ادامه خطبه خود به اتفاقات روز سقیفه اشاره می‌کند و از اجتماع انصار در سقیفه، کناره‌گیری امام علی علیه السلام و همراهانشان از اتفاقات سقیفه، و اجتماع مهاجرین در نزد ابوبکر، حضور او و ابوبکر در سقیفه، سخنرانی برخی از انصار و سخنرانی ابوبکر و پیشنهاد او برای بیعت با او و ابو عبیده، و بیعت کردن او و بقیه مهاجرین با ابوبکر، و زیر دست و پا ماندن سعد بن عباده سخن می‌گوید.^۱ در این خبر چند مسئله نمود دارد: نخست آنکه ابن هشام سعی دارد از زبان عمر بن خطاب بگوید که بیعت با ابوبکر شتاب‌زده و کاملاً بدون اندیشه صورت گرفت؛ دوم آنکه بیعت بدون رأی و نظر مسلمان‌ها مورد پذیرش نیست و شخص بیعت‌کننده و بیعت‌شونده مستحق کشته شدن هستند؛ سوم کناره‌گیری امام علی علیه السلام از مسائل مرتبط به خلافت؛ چهارم اجتماع مهاجرین نزد ابوبکر و بیعت آنها با او و اینکه در میان مردم کسی همانند ابوبکر با سابقه و فضل نیست.

شاید در نگاه اول به این کلام این‌گونه برداشت شود که ابن هشام با این سخن عمر می‌خواهد عیبی بر بیعت با ابوبکر وارد کند یا اینکه در یک نگاه جانب‌دارانه قصد دارد سرپوشی بر کاستی‌هایی که در خلافت او بوده است، بنهد؛ اما در هر صورت، چه برداشت اول و چه برداشت دوم، بر بیعت با ابوبکر و خلافت او عیب وارد می‌شود. روندی که ابن هشام در نقل اخبار مربوط به مسئله خلافت در پیش گرفته، نشان می‌دهد که او سعی کرده است به اخباری بپردازد که نقل آنها منجر به تأیید خلافت ابوبکر شود، نه اینکه عیبی بر بیعت و خلافت او وارد کند؛ بنابراین، این دو برداشتی که ذکر شد، نمی‌تواند صحیح باشد. از این رو باید گفت ابن هشام به دنبال هدف بزرگ‌تری بود که حتی وارد شدن چنین عیبی بر بیعت و خلافت ابوبکر نیز در مقابله کوچک شمرده شده است. مطابق با نظر برخی نویسندگان منابع متقدم، عده‌ای خواستار این بودند که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، خلافت در بنی هاشم نماند.^۲ چنانچه این دیدگاه‌ها را در مقابل این نوع روایات ابن هشام قرار دهیم، این امکان وجود دارد که ابن هشام و

۱. عبدالملک ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۳۱۴.

۲. محمد بن یعقوب کلبی، اصول الکافی، ص ۶۶۰، نورالله التستری، الصوامع المهرقه فی جواب الصواعق المحرقة، ص ۶۸، علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و

راویانی که قبل از او اخبار مربوط به ناگهانی بودن بیعت با/ابوبکر را نقل کرده‌اند، درصدد آن بوده‌اند که وجود هرگونه توطئه در جریان به‌خلافت رسیدن ابوبکر را انکار کنند.

قسمت دیگری از روایت/ابن‌هشام درباره اشخاصی است که خبر اجتماع انصار در سقیفه را به/ابوبکر و عمر رساندند. در این خبر، برای این اشخاص که عویم‌بن ساعده و معن‌بن عدی هستند، فضایی ذکر شده است. درباره عویم‌بن ساعده گفته شده است: خدمت رسول خدا ﷺ عرض شد که مصداق آیه «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»^۱ چه کسانی‌اند؟ رسول خدا ﷺ عویم‌بن ساعده را از مصداق این آیه دانستند. درباره معن‌بن عدی نیز این‌گونه بیان شده است که همه بعد از وفات رسول خدا ﷺ آرزو می‌کردند که ای کاش قبل از رسول خدا ﷺ می‌مردیم؛ اما معن‌بن عدی می‌گفت که من دلم نمی‌خواست قبل از رسول خدا ﷺ می‌مردم تا اینکه او را، هم در زمان حیاتش و هم بعد از وفاتش تصدیق کنم. همچنین گفته شده است که معن در خلافت/ابوبکر در جنگ مسلمین با مسیلمه کذاب به‌شهادت رسید.^۲ فارغ از صحت و کذب این روایات، نقل آنها به‌قلم/ابن‌هشام نشان‌دهنده رویکرد وی به مسئله خلافت/ابوبکر است. وی قصد داشت با نقل فضایل برای این دو، مؤیدی برای خلافت/ابوبکر بیان کرده باشد.

در خبر چهارم،/ابن‌هشام به خطبه عمر و/ابوبکر در هنگام بیعت با/ابوبکر بعد از روز سقیفه می‌پردازد و بیان می‌کند: بعد از آنکه/ابوبکر بر منبر نشست، ابتدا عمر به سخن پرداخت و بعد از او/ابوبکر خطاب به مردم سخنانی گفت. عمر ابتدا سخن روز گذشته خود مبنی بر عدم فوت رسول خدا ﷺ را رد می‌کند و آن را اشتباه می‌خواند و علت سخنش را چنین بیان می‌کند که می‌پنداشت رسول خدا ﷺ باز خواهد گشت و امور امت را تدبیر می‌کند و بعد از همه از دنیا خواهد رفت. او سپس می‌گوید: خداوند در میان شما کتابش را که به‌واسطه آن رسولش را هدایت کرد، قرار داده است. اگر به آن چنگ زنید، همان‌گونه که رسولش را هدایت فرمود، شما را نیز هدایت خواهد کرد؛ و امر شما را بر بهترین شما جمع کرده است. کسی که همراه رسول خدا ﷺ و دومین نفر (ثانی اثین) در غار بود؛ پس برخیزید با او بیعت کنید. سپس مردم بعد از بیعت سقیفه، با او به‌صورت عمومی بیعت کردند.

پس از او،/ابوبکر به سخنرانی پرداخت و گفت: من بر شما امارت یافتم؛ اما بهتر از شما نیستم. اگر خوب عمل کردم، مرا کمک کنید و اگر بد عمل کردم، مرا به راه راست برگردانید. صدق، امانت است و کذب، خیانت؛ ناتوان تا حقتش را بگیرم، در نزد من قوی خواهد بود و شخص نیرومند تا زمانی که حق را از او بستانم، در نزد من ناتوان است. قومی که جهاد را رها کنند، خوار می‌شوند؛ و رواج فحشا و گناه باعث گرفتاری به بلاست. تا زمانی که خدا و رسول را اطاعت می‌کنم، مرا اطاعت کنید و زمانی که ایشان را عصیان کردم، اطاعت من نیز بر شما لازم نیست.^۳

۱. توبه: ۱۰۸.

۲. عبدالملک ابن‌هشام، السیرة النبویه، ج ۴، ص ۳۱۷.

۳. همان، ص ۳۱۸.

در این دو خطبه چند نکتهٔ محوری وجود دارد: نخست، برگشت عمر از گفتهٔ خودش مبنی بر عدم فوت رسول خدا ﷺ، آن‌هم بعد از شکل‌گیری سقیفه و به خلافت رسیدن /ابوبکر؛ دوم معرفی قرآن توسط عمر به‌عنوان هدایت‌کننده و اینکه وجود قرآن به‌تنهایی برای مردمان در صورت چنگ زدن به آن هدایتگر است؛ سوم اینکه خداوند امر مردم را بر بهترین آنها، یعنی /ابوبکر، جمع کرده است؛ کسی که صاحب رسول خدا ﷺ و دومین نفر در غار بوده است؛^۱ چهارم در انتهای خطبه این‌گونه بیان می‌شود که مردم به‌صورت عمومی با /ابوبکر بیعت کرده‌اند و این بیعت بعد از بیعت سقیفه بوده است. او هیچ‌گونه توضیحی دربارهٔ نحوهٔ این بیعت نمی‌دهد و با آوردن لفظ «البيعة العامة» این‌گونه القا می‌کند که مردم به‌راحتی و همگی با /ابوبکر بیعت کرده‌اند؛ اما اخبار دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد بیعت با او به‌کمک قبیلهٔ اسلم صورت گرفته است.^۲ در کنار امتناع برخی از صحابه همچون امام علی علیه السلام از بیعت، در خارج از مدینه نیز قبایل بسیاری از بیعت با /ابوبکر سر باز زدند. وقوع جنگ‌هایی که با نام «رذّه» شناخته می‌شوند، دلالت بر این مطلب دارد. بسیاری از کسانی که در این جنگ‌ها با عنوان مرتد شناخته شدند، خلافت /ابوبکر را قبول نداشتند و خواستار حکومت خاندان رسول خدا ﷺ بودند. آنان اطاعت /ابوبکر را واجب نمی‌دانستند و بر این باور بودند که مهاجرین و انصار به‌دلیل حسادت مانع روی کار آمدن اهل بیعت علیهم السلام شده‌اند.^۳ بر این اساس به‌نظر می‌رسد که /ابن‌هشام با استعمال عبارت «البيعة العامة» کوشیده است لطمه‌ای به خلافت /ابوبکر وارد نشود و به آن نیز مشروعیت بخشد.

روایت پنجمی که /ابن‌هشام در زمینهٔ سقیفه نقل می‌کند، مربوط می‌شود به گفت‌وگوی عمر و /ابن‌عباس در زمان حکومت او دربارهٔ علت این گفته‌اش در زمان فوت رسول خدا ﷺ که آن حضرت نمرده است. او به آیهٔ «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^۴ استدلال می‌کند و به /ابن‌عباس می‌گوید: گمان من بر این بود که رسول خدا ﷺ زنده می‌ماند و شاهد اعمال امتش تا آخر خواهد بود.

در انتهای این بخش باید گفت که از مجموع اخبار و تحلیل‌هایی که ذکر شد، می‌توان نتیجه گرفت که جهت‌گیری‌ها و علایق مذهبی /ابن‌هشام بسیار در نقل سیره توسط او مؤثر بوده است. هرچند از تأثیر عوامل دیگر نباید غافل شد، اما عدم نقل هیچ‌یک از اخبار مربوط به جانشینی امام علی علیه السلام و تحریف در تنها موردی که نقل کرده است، همچنین نحوهٔ پردازش او در اخبار مربوط به نحوهٔ به‌خلافت رسیدن /ابوبکر نشان می‌دهد که تفکر سنی او عامل اصلی در نحوهٔ گزینش او در زمینهٔ اخبار و خصوصاً اخبار مربوط به جانشینی بوده است. بخش بعدی که

۱. در مورد فضایل ابوبکر در این خبر، ر.ک: ادامه مقاله.

۲. برای نمونه، ر.ک: محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ج ۳، ص ۲۲۲؛ محمد بن محمد بن نعمان مفید، الجمل والنصرة لسيد العتره في حرب البصره، ص ۱۱۹.

۳. رسول جعفریان، تاریخ خلفه، ج ۲، ص ۳۸.

۴. بقره: ۱۴۳.

مربوط به نحوه پرداخت/بن‌هشام درباره شایستگی خلفا برای جانشینی رسول خدا ﷺ می‌شود، به روشن شدن بیشتر این موضوع کمک شایانی خواهد کرد.

۴. اخبار مربوط به شایستگی خلفا برای جانشینی رسول خدا ﷺ

گسترده‌گی مطالب این بخش فراوان است و شامل سه خلیفه اول و بیشتر اخباری که درباره آنها ذکر شده است، می‌شود. از آنجاکه ذکر همه اینها در این پژوهش ممکن نیست، مواردی مربوط به ابوبکر که با مسئله شایستگی برای خلافت ارتباط بیشتری دارند و در این زمینه مشهورترند، به صورت انتخابی آورده می‌شوند. روندی که ابن‌هشام در سیره خود درباره سه خلیفه اول در پیش گرفته، در راستای تأیید خلافت و اثبات شایستگی آنها برای این امر است. او در موارد مختلفی سعی دارد مطاعنی را که درباره آنها وجود دارد، نقل نکند و در مقابل، به نقل فضایل گوناگون برای آنها بپردازد. به منظور روشن شدن مطلب، چند مورد از فضایل ابوبکر بررسی می‌شود.

در خصوص ابوبکر و شایستگی او برای خلافت، فضایی همانند لقب صدیق، همراهی ابوبکر با رسول خدا ﷺ در هجرت به مدینه و حضور او به همراه آن حضرت در غار، و نماز گزاردن او با مردم در آخرین لحظات عمر رسول خدا ﷺ بسیار مورد توجه همگان بوده است. مسئله نماز گزاردن او با مردم در بخش قبل به اختصار بررسی شد؛ بقیه موارد نیز در ادامه به صورت مختصر بررسی می‌شوند.

۴-۱. لقب صدیق

ابن‌هشام در سیره خود بیش از ۳۳ بار ابوبکر را با لقب صدیق نام برده است. این تعداد حاکی از تعمد او برای نشان دادن این لقب برای ابوبکر دارد. او در توضیح علت ملقب شدن ابوبکر به صدیق می‌گوید: بعد از بازگشت رسول خدا ﷺ از معراج، بسیاری از مردم آن را انکار کردند و مرتد شدند. آنان به‌نزد ابوبکر آمدند و خبر را به او رساندند. ابوبکر به تصدیق رسول خدا ﷺ پرداخت و توضیحاتی به مردم داد؛ سپس به‌نزد رسول خدا ﷺ رفت و ایشان معراج را برای ابوبکر توصیف کردند و هرآنچه می‌گفتند، ابوبکر می‌گفت: «صدقت اشهد أنك رسول الله»؛ تا اینکه تمام شد و رسول خدا ﷺ به ابوبکر گفتند: «و أنت یا ابا بکر الصدیق»؛ و در این روز بود که رسول خدا ﷺ ابوبکر را ملقب به صدیق کردند.^۱ باید توجه داشت اخبار دیگری وجود دارد که اسلام ابوبکر و معراج را در زمان‌های مختلف دیگری ضبط کرده‌اند که براساس آنها می‌توان این احتمال را نیز مطرح کرد که در زمان معراج، ابوبکر مسلمان نبوده است.^۲

۱. عبدالملک ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۲.

۲. برای نمونه، رک: محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ص ۳۱۶؛ عبدالحسین امینی نجفی، التذیر، ج ۳، ص ۲۴۰؛ علی بن احمد ابوالقاسم کوفی، الاستانته

فی بدع الثلاثه، ص ۱۶۸؛ سیدجعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیره النبی الأعظم ﷺ، ج ۳، ص ۹۲.

در کنار این موضوع، در نظر گرفتن برخی از روایات که لقب صدیق را به امام علی علیه السلام اختصاص می‌دهند،^۱ می‌تواند موضع ابن‌هشام را روشن‌تر کند که وی از میان امکان‌های مختلفی که برای زمان وقوع واقعهٔ معراج و اسلام‌پذیری ابوبکر داشته، زمان‌ها را به‌گونه‌ای انتخاب و تاریخ‌گذاری کرده است که بتواند لقب صدیق را برای ابوبکر در حوادث عصر مکی به‌اثبات برساند.

۴-۲. همراهی ابوبکر با رسول خدا ﷺ در هجرت به مدینه و حضور او به‌همراه آن حضرت در غار ثور

ابن‌هشام برای ابوبکر و خانوادهٔ او نقش بسیار مؤثر و پررنگی در ماجرای هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه ترسیم می‌کند. او در ابتدا می‌گوید: ابوبکر بسیار از رسول خدا ﷺ برای هجرت اجازه می‌خواست؛ اما رسول خدا ﷺ به او می‌فرمودند: عجله نکن؛ امید است که خداوند برای تو همراهی قرار دهد. ابوبکر نیز امیدوار بود که همراه رسول خدا ﷺ باشد. ابن‌هشام دوباره در چند صفحه بعد، مشابه این خبر را می‌آورد؛ اما در آن، علاوه بر آنچه در خبر اول بود، می‌گوید: ابوبکر شخص ثروتمندی بود و زمانی که رسول خدا ﷺ به او چنین فرمودند و ابوبکر نیز امیدوار به همراهی رسول خدا ﷺ شد، دو شتر به‌منظور هجرت با رسول خدا ﷺ خریداری کرد و آنها را در منزل خود نگهداری می‌کرد تا زمان هجرت برسد.^۲

در خبر بعدی که ابن‌هشام آن را از طریق ابن‌اسحاق و او از طریق عروه و عایشه نقل می‌کند، می‌گوید: عایشه گفت: رسول خدا ﷺ هر روز صبح یا شب حتماً به خانهٔ ابوبکر می‌آمد. بعد از آنکه به رسول خدا ﷺ برای هجرت اجازه داده شد، ایشان به خانهٔ ابوبکر آمد؛ اما چون در ساعت همیشگی‌اش نبود، ابوبکر متوجه شد که ایشان برای کار خاصی آمده‌اند. رسول خدا ﷺ به ابوبکر می‌گویند که به ایشان برای هجرت اجازه داده شده است. ابوبکر از همراهی خودش با ایشان می‌پرسد. رسول خدا ﷺ نیز همراهی ابوبکر با خودشان را تأیید می‌کنند. ابوبکر چنان خوشحال می‌شود که به گریه می‌افتد؛ سپس می‌گوید که دو شتر برای هجرت آماده کرده است.^۳

ابن‌هشام سپس می‌گوید: تنها امام علی علیه السلام و ابوبکر و خانوادهٔ او از هجرت رسول خدا ﷺ خبر داشتند. او دربارهٔ خروج رسول خدا ﷺ و ابوبکر به‌سوی غار ثور این‌گونه توضیح می‌دهد که رسول خدا ﷺ به خانهٔ ابوبکر آمدند و هر دو از خانهٔ او به‌سمت غار ثور رفتند و در آن داخل شدند. ابوبکر به پسرش عبدالله دستور داده بود تا خیرها را برای آنها بیاورد و به غلام خود عامر بن فهیره نیز دستور داده بود تا گوسفندان را و روزها به چرا ببرد و شب‌ها به‌نزد آنها در غار بیاورد. اسماء دختر ابوبکر نیز شب‌ها برای آنها غذا می‌برد.

۱. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۰؛ سید جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیره النبی الأعظم صلی الله علیه و آله، ج ۴، ص ۲۲۸.

۲. عبدالملک ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۹۴.

۳. همان، ص ۹۸.

۴. همان.

در خبر دیگری که در چند صفحه بعد می‌آید، مطالب این روایت با تفصیل بیشتری تکرار و فضایل دیگری برای خانواده/ابوبکر ذکر می‌شود. ابن هشام همچنین از فداکاری و ایثار جان و مال توسط/ابوبکر خبر می‌دهد. او می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ و/ابوبکر به غار رسیدند، شب بود. ابتدا/ابوبکر وارد غار شد تا اگر حیوان وحشی یا ماری در غار باشد، به رسول خدا ﷺ آسیبی نرسد.^۱ او همچنین از بخشیدن دو شتر توسط/ابوبکر برای سفر می‌گوید که رسول خدا ﷺ با پرداخت قیمت آن، می‌پذیرند بر آنها سوار شوند.^۲

درباره این اخبار نیز ابهاماتی وجود دارد که پذیرش آن را دچار تردید می‌کند. برخی پژوهشگران اصل همراهی/ابوبکر با رسول خدا ﷺ و حضور او در غار را منکر شده و نام عبدالله بن بکر بن اریق را ضبط کرده‌اند.^۳ ابن هشام نیز حضور او را ذکر می‌کند و می‌گوید: رسول خدا ﷺ و/ابوبکر او را به‌عنوان راهنما اجیر کرده بودند.^۴ این نظریه با توجه به آیه ۴۰ سوره «توبه»، که در آن از حضور دو نفر در غار سخن به‌میان می‌آید، نه سه نفر، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْهُمَا فِي الْغَارِ»، می‌تواند نظریه معقولی باشد؛ هر چند مشهور نیست.

اما بنا بر پذیرش حضور/ابوبکر در غار و همراهی او با رسول خدا ﷺ، آنچه ابن هشام ذکر می‌کند، مورد تردید است. او می‌گوید: رسول خدا ﷺ خودش/ابوبکر را برای همراهی انتخاب کردند و از قبل نیز به‌طور غیرمستقیم به او گفته بودند؛ اما وجود اخباری برخلاف آنچه ابن هشام می‌گوید، پذیرش خبر او را با تردید مواجه می‌کند. ابن عباس نقل می‌کند: «وكان المشركون يرمون رسول الله ﷺ فجاء ابوبكر و علي ﷺ نائم قال و ابوبكر يحسب أنه رسول الله ﷺ قال فقال: يا نبی الله فقال له علی ﷺ: إن نبی الله ﷺ قد انطلق نحو بئر ميمون فادركه قال فانطلق ابوبكر فدخل معه الغار».^۵ این روایت می‌تواند این‌گونه فهم شود که نه/ابوبکر و نه خانواده او از هجرت رسول خدا ﷺ و مکان ایشان خبر نداشته‌اند.^۶

ابن هشام همچنین می‌گوید: رسول خدا ﷺ برای هجرت، به خانه/ابوبکر رفتند و از آنجا هجرت به‌همراهی او آغاز شد؛ اما خود ابن هشام در روایت متناقض دیگری می‌نویسد: ایشان شب هنگام از منزل خود خارج شدند و به امام علی ﷺ دستور دادند که آن شب را در بستر ایشان بخوابد. رسول خدا ﷺ

۱. عبدالملک ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۹۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۰۰.

۳. نجاح طائی، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۹۲.

۴. عبدالملک ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۹۹.

۵. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۳.

۶. برای توضیحات بیشتر، ر.ک: سیدجعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم ﷺ، ج ۴، ص ۱۸۳؛ سیدجعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة الإمام علی ﷺ، ج ۲،

درحالی‌که مشرکان خانهٔ ایشان را محاصره کرده بودند، خارج شدند و دو مشت خاک برداشتند و بر سر مشرکان ریختند و آنها نتوانستند ایشان را ببینند.^۱ از این خبر که ابن‌هشام آن را قبل از اخبار غار نقل می‌کند، روشن می‌شود که برخلاف آنچه ابن‌هشام در این اخبار ذکر می‌کند، هجرت رسول خدا ﷺ نه از خانهٔ ابوبکر، بلکه از منزل خودشان بود. رسول خدا ﷺ تنها امام علی علیه السلام را از هجرت خود مطلع می‌کنند و کسی دیگر، از جمله ابوبکر و خانوادهٔ او از این موضوع خبر نداشته‌اند. در این خبر هیچ صحبتی از حضور ابوبکر به همراه رسول خدا ﷺ به میان نمی‌آید؛ بنابراین باید گفت: یا او اصلاً همراه رسول خدا ﷺ نبوده است یا اینکه در راه، رسول خدا ﷺ با او مواجه شدند و به‌ناچار او را با خود بردند.

به نظر می‌رسد روایتی هم که در آن از رفت‌وآمد هر روز رسول خدا ﷺ به خانهٔ ابوبکر سخن به میان آمده، برای توجیه هجرت رسول خدا ﷺ از خانهٔ او نقل شده است. با توجه به اینکه راوی آن عروه و عایشه، خویشاوندان ابوبکر هستند، نقل آن توسط ابن‌هشام قابل تأمل است.

ابن‌هشام دربارهٔ بخشش دو شتر توسط ابوبکر نیز سه روایت نقل می‌کند. دو خبر اول مبنی بر این پیام است که ابوبکر آنها را به منظور هجرت خریده و به آنها علف داده است؛ اما در خبر سومی که ذکر می‌کند، می‌گوید: رسول خدا ﷺ فقط با پرداخت قیمت آن حاضر به پذیرش شترهای ابوبکر شدند.

همچنین ابن‌هشام نقل کرده است که خانوادهٔ ابوبکر کارهای مربوط به زمان حضور در غار را انجام می‌دادند: اسماء دختر ابوبکر برای آنها غذا می‌آورد و پسر ابوبکر نیز اخبار را به آنها می‌رساند. این خبر نیز با تردید جدی روبه‌روست؛ چراکه در برخی اخبار آمده است، امام علی علیه السلام لوازم موردنیاز رسول خدا ﷺ را در هنگام حضور ایشان در غار تهیه می‌کردند و برای ایشان غذا می‌آوردند.^۲ امام علی علیه السلام خود در احتجاجی که در روز شورا داشتند، خطاب به اعضای این شورا فرموده‌اند: «نشدتکم بالله هل فیکم أحد کان یبعث إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الطعام و هو فی الغار و یخبره بالأخبار غیری؟ قالوا: لا».^۳

این اخبار در کنار روایتی که ابن‌هشام دربارهٔ خروج رسول خدا ﷺ از خانهٔ خودشان و عدم اطلاع احدی از هجرت ایشان بجز امام علی علیه السلام نقل کرد،^۴ نشان می‌دهد اخباری که ابن‌هشام نقش ابوبکر و خانوادهٔ او را در مسئلهٔ مهم هجرت برجسته کرده، احتمالاً متأثر از دیدگاه مذهبی و سیاسی او و مخاطبانش است. ادامهٔ مقاله به ارتباط این نوع روایت خاص ابن‌هشام با شرایط تاریخی معاصرش اختصاص می‌یابد.

۱. عبدالملک ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۹۶.

۲. علی بن حسن ابن‌عساکر، ترجمه الإمام علی بن ابیطالب علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳. احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۲.

۴. عبدالملک ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۹۶.

نتیجه گیری

بررسی و تحلیل اخبار مربوط به مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ در *سیره ابن هشام*، نشان می‌دهد در کنار همه عواملی که برای نحوه پرداخت او به این مسئله ذکر شد، عامل تفکرات و عقیده مذهبی و سیاسی *ابن هشام* نقش تأثیرگذارتری داشته است. او اخبار مربوط به انتخاب امام علی رضی الله عنه توسط رسول خدا ﷺ به عنوان جانشین ایشان را در جریان نقل زندگانی پیامبر ﷺ حذف کرده است. این سیره‌نگار در بخش مربوط به انتخاب *ابوبکر* توسط رسول خدا ﷺ سعی دارد این گونه نشان دهد که خلافت و بیعت با او مورد تأیید رسول خدا ﷺ بود؛ در حالی که زوایای بسیاری از اخبار او در این بخش مورد تردید است. در اخبار مربوط به سقیفه نیز تمام سعی او بر این است که به گونه‌ای به نقل اخبار بپردازد که نه تنها خدشه‌ای بر بیعت و خلافت *ابوبکر* وارد نشود، بلکه مشروعیت نیز به آن داده شود. در بخش اخبار مربوط به شایستگی خلفا برای جانشینی رسول خدا ﷺ، با اینکه در این پژوهش فرصت بررسی همه ابعاد آن وجود نداشت، به صورت جزئی و مختصر نشان داده شد که *ابن هشام* با اخباری که نقدهای بسیاری بر آن وارد است، سعی دارد نشان دهد که *ابوبکر* شایستگی جانشینی رسول خدا ﷺ را داشته است. نحوه روایت *ابن هشام* نشان می‌دهد که عقاید او در زمینه موضوع جانشینی پیامبر ﷺ، با دیدگاه‌ها و خواسته‌های خلافت عباسی، تفکر اهل سنت و به ویژه اهل حدیث معاصر او همسویی زیادی داشت. تفکری که آرام آرام در سده سوم هجری بر دیگر خوانش‌های موجود از مسئله جانشینی پیامبر اسلام ﷺ غلبه یافت و آنها را کاملاً به انزوا برد. این هماهنگی با شرایط فرهنگی و سیاسی عصر *ابن هشام*، بر ماندگاری سیره او نسبت به سایر نسخ *سیره ابن اسحاق* مؤثر واقع شد.

منابع

- ابن اثیر، علی بن محمد، *اسد الغابه فی معرفة الصحابه*، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ابن سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *ترجمه الامام علی بن ابیطالب ﷺ من تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسه المحمودی، ۱۳۹۸ق.
- ابن معین، یحیی، *تاریخ عثمان بن سعید الدارمی عن ابی زکریا یحیی بن معین*، تحقیق احمد محمد نورسیف، دمشق و بیروت، دارالمأمون للتراث و دون التاريخ.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر*، تحقیق احمد راتب حموش و محمد ناجی العمر، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
- ابن هشام، عبدالملک، *السیره النبویه*، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
- امینی نجفی، عبدالحسین، *الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳.
- ایزنلو، محمدامین و حسین مرادی نسب، *بررسی اخبار (مدنی) سیره نبوی ﷺ در صحیحین و متون تاریخی سه قرن نخست هجری*، قم، حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۹.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *أنساب الأشراف*، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ق.
- ترادیون، نرگس و دیگران، «رهیافت تاریخی بر چرایی تفاوت گزارش سیره‌نویسان نخستین: بررسی رخداد مباهله در سیره ابن‌هشام»، *پژوهش نامه امامیه*، ۱۳۹۹، سال ششم، ش ۱۱، ص ۱۷۶-۲۰۲.
- تستری، نورالله، *الصوارم المهرقه فی جواب الصواعق المهرقه*، بیروت، مؤسسه البلاغ، ۱۴۳۰ق.
- جاودان، محمدعلی، «ابن‌هشام و سیره او»، *آینه پژوهش*، ۱۳۷۰، ش ۱۱، ص ۹-۳۰.
- جعفریان، رسول و دیگران، *نقد و بررسی منابع سیره نبوی*، تهران، سمت، ۱۳۷۸.
- _____، *تاریخ خلفا*، قم، دلیل ما، ۱۳۸۲.
- _____، *منابع تاریخ اسلام*، قم، انصاریان، ۱۳۸۷.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
- رایسنسون، چیس. اف، *تاریخ نگاری اسلامی*، ترجمه محسن الویری، چ سوم، تهران، سمت، ۱۳۹۸.
- ریاحی، محمدحسین، *فضایل امام علی ﷺ در سیره ابن‌هشام، تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی*، قم، خرم، ۱۳۷۹.
- زریاب خویی، عباس، *بزم آورد*، تهران، سخن و علمی، ۱۳۶۸.
- _____، *سیره رسول‌الله ﷺ*، تهران، سروش، ۱۳۷۰.
- صالحی شامی، محمد بن یوسف، *سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیره العباد*، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
- صدوق، محمد بن علی، *عیون أخبار الرضا*، تصحیح حسین علمی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۶ق.
- صنعانی، عبدالرزاق بن همام، *المصنف*، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، بیروت، المجلس العلمی، ۱۳۹۲ق.
- طائی، نجاح، *السیره النبویه*، بیروت، دارالهدی لإحیاء التراث، ۱۴۲۶ق.
- طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، تعلیقات محمدباقر موسوی خراسان، قم، ذوی القربی، ۱۴۳۱ق.
- طبری، محمد بن جریر، *فضایل علی بن ابیطالب ﷺ و کتاب الولایه*، به کوشش رسول جعفریان، قم، دلیل ما، ۱۴۱۹ق.
- _____، *تاریخ الرسل والملوک*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، مصر، دارالمعارف، بی‌تا.

عاملی، سیدجعفر مرتضی، *الصحيح من سيرة الإمام علي*، بیروت، المركز الاسلامی للدراسات، ۱۴۳۱ق.

—، *الصحيح من سيرة النبي الأعظم*، بیروت، المركز الاسلامی للدراسات، ۱۴۲۷ق.

عبودی نصار، عمار، *تحول سیره نگاری پیامبر* نزد مورخان مسلمان تا پایان عصر عباسی، ترجمه موسوی شجری و زاهدی فر، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۹.

قاضی ابرقوه، رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، *سیرت رسول الله*، تصحیح اصغر مهدوی، چ دوم، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.

قلیچ، رسول و سیدمحمد رسول ربانی زاده، «تبیین تاریخی دلائل عدم روایت واقعه غدیر در سیره ابن اسحاق»، *تاریخ اسلام*، ۱۳۹۸، سال بیستم، ش ۷۹، ص ۷-۳۰.

کرون، پاتریشیا، «عثمانیه»، ترجمه مهدی فرماتیان، *طلوع*، ۱۳۸۴، سال چهارم، ش ۱۳ و ۱۴، ص ۲۲۶-۲۳۴.

کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول الکافی*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۶ق.

کوفی، علی بن احمد ابوالقاسم، *الاستغاثه فی بدع التلائه*، تهران، مؤسسه الأعلمی، ۱۳۷۳ق.

مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، تحقیق کمال حسن مرعی، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۵ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الجمال و النصره لسید العتره فی حرب البصره*، تحقیق سیدعلی میرشریفی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۶ق.

مهدوی دامغانی، محمود، «زیادبن عبدالله بکائی»، در: *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۹۵.

مؤذن جامی، محمد مهدی، «ابن هشام، ابو محمد عبدالملک»، در: *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر سیدمحمد کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، بی تا.